

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متن و ترجمه اشعار الفیه ابن مالک



مؤلف:

عبدالله مختاری بهمئی

انتشارات چتر دانش

سرشناسه	: مختاری، عبدالله، ۱۳۷۱ -
عنوان قراردادی	: الفیه، فارسی - عربی
عنوان و نام پدیدآور	: متن و ترجمه اشعار الفیه ابن مالک/ مولف عبدالله مختاری بهمنی.
مشخصات نشر	: تهران: چتر دانش، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۱۵۵ص.
شابک	: ۳-۱۹۴-۴۱۰-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
موضوع	: زبان عربی -- صرف و نحو -- شعر
موضوع	: Arabic language -- Morphosyntax -- Poetry
موضوع	: شعر عربی -- قرن ۷ق. -- ترجمه شده به فارسی
موضوع	:
Arabic poetry -- 13th century -- Translations into Persian	
شناسه افزوده	: ابن مالک، محمدبن عبدالله، ۶۰۰ - ۶۷۲ ق. الفیه
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۶ ۷۰۴۲۲۷۶۳ الف۱۸الف/۱۵۱ PJ۶
رده بندی دیویی	: ۴۹۲/۷۵۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۹۲۱۳۶۳

نام کتاب	: متن و ترجمه اشعار الفیه ابن مالک
ناشر	: چتر دانش
مولف	: عبدالله مختاری بهمنی
نوبت و سال چاپ	: دوم - ۱۳۹۹
شمارگان	: ۱۰۰۰
شابک	: ۳-۱۹۴-۴۱۰-۶۰۰-۹۷۸
قیمت	: ۱۲۰۰۰۰ تومان

فروشگاه مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خ منبری جاوید(اردیبهشت شمالی)، پلاک ۸۸
تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۹۲۳۲۷- تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۰۲۳۵۳
پست الکترونیک: nashr.chatr@gmail.com
کلیه حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.

سخن ناشر

رشته‌ی حقوق با تمام شاخه‌ها و گرایش‌هایش، به‌منزله‌ی یکی از پرطرفدارترین رشته‌های دانشگاهی کشور، تعداد فراوانی از دانشجویان علوم انسانی را به‌خود جلب کرده است؛ دانشجویانی که پس از تحصیل، وارد عرصه‌ی خدمت شده و در مناصب و جایگاه‌های گوناگون به ایفای وظیفه مشغول می‌شوند.

منابعی که در دانشکده‌های حقوق، مبنای کار قرار گرفته و تحصیل دانشجویان بر مدار آن‌ها قرار دارد، در واقع، مجموعه‌ی کتب و جزواتی هستند که طی سالیان متمادی چنان‌که باید تغییر نیافته و خود را با تحولات و نیازهای زمانه هماهنگ نکرده‌اند.

این، درحالی است که نیاز مبرم دانش‌پژوهان به مجموعه‌های پربار و سودمند، امری انکارناپذیر است. به‌این‌ترتیب، ضرورت تدوین کتب غنی و ارزشمند برای رفع نیازهای علمی دانشجویان رشته‌ی حقوق و نیز رشته‌های متأثر از آن، باید بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد؛ کتاب‌هایی که روزآمدی محتوای آن‌ها از یک سو و تناسب آن‌ها با نیاز دانش‌پژوهان از سوی دیگر، مورد توجه و لحاظ ناشر و نویسنده، قرار گرفته باشد.

مؤسسه‌ی آموزش عالی آزاد چتردانش، در مقام مؤسسه‌ای پیشگام در امر نشر کتب آموزشی روزآمد و غنی، توانسته است گام‌های مؤثری در همراهی با دانشجویان رشته‌ی حقوق بردارد. این مؤسسه افتخار دارد که با بهره‌مندی از تجربیات فراوان خود و با رصد دقیق نیازهای علمی دانشجویان، به تولید آثاری همت گمارد که مهم‌ترین دستاورد آن‌ها، تسهیل آموزش و تسریع یادگیری پژوهندگان باشد. انتشارات چتر دانش امیدوار است با ارائه‌ی خدمات درخشان، شایستگی‌های خود را در این حوزه‌ی علمی بیش از پیش به منصه‌ی ظهور برساند.

فرزاد دانشور

مدیر مسئول انتشارات چتر دانش

- (١) قَالَ مُحَمَّدٌ هُوَ ابْنُ مَالِكٍ
أَحْمَدُ رَبِّي اللَّهُ خَيْرَ مَالِكٍ
- (٢) مُصَلِّياً عَلَى النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى
وَأَلِهِ الْمُسْتَكْبِلِينَ الشَّرَفَا
- (٣) وَأَسْتَعِينُ اللَّهَ فِي أَلْفِيهِ
مَقاصدُ النَحْوِ بِهَا الْمَحْوِيهِ
- (٤) تُقَرَّبُ الْأَقْصَى بِلَفْظِ مُوجَزٍ
وَتَبَسُّطِ الْبِذْلِ بِوَعْدِ مُنْجَزِ
- (٥) وَتَقْتَضِي رِضَى بَعْضِ سُخْطِ
فَائِقَةُ أَلْفِيهِ ابْنِ مُعْطِ
- (٦) وَهُوَ بِسَبْقِ حَائِزٌ تَفْصِيلاً
مُسْتَوْجِبٌ ثَنَائِي الْجَمِيلَا
- (٧) وَاللَّهُ يَقْضِي بِبَهَاتٍ وَإِفْرِهِ
لِي وَلَهُ فِي دَرَجَاتِ الْآخِرَةِ
- (٨) كَلَامُنَا لَفْظٌ مُفِيدٌ كِاسْتِقَمِ
وَإِسْمٌ وَفَعْلٌ ثُمَّ حَرْفُ الْكَلِمِ
- (٩) وَاحِدُهُ كَلِمَةٌ وَالْقَوْلُ عَمٌّ
وَكَلِمَةٌ بِهَا كَلَامٌ قَدْ يُؤَمِّ
- (١٠) بِالْجَرِّ وَالتَّنْوِينِ وَالنَّدَا وَالِ
وَمُسْنَدٍ لِلْإِسْمِ تَمْيِيزُ حَصَلِ
- (١١) بِنَا فَعَلَتْ وَأَنْتَ يَا إِفْعَلِي
وَنونٌ أَقْبَلَنَّ فُعْلٌ يَنْجَلِي
- (١٢) سِوَاهُمَا الْحَرْفُ كَهَلٍ وَفِي وَلَمْ
فَعْلٌ مُضَارِعٌ يَلِي لَمْ كَيْسَمِ
- (١٣) وَمَاضِي الْأَفْعَالِ بِالتَّامِزِ وَبِسِمِ
بِالنونِ فَعْلُ الْأَمْرِ إِنْ أَمْرٌ فَهَمِ
- (١٤) وَالْأَمْرُ إِنْ لَمْ يَكُ لِلنَّونِ مَحَلِ
فِيهِ هُوَ إِسْمٌ نَحْوَصِهِ وَحَيْهَلِ
- (١٥) وَالْإِسْمُ مِنْهُ مُعْرَبٌ وَمَبْنِي
لِشَبْهِهِ مِنْ الْحُرُوفِ مُدْنِي

- (۱) محمد - که او ابن مالک است - گفت: پروردگارم یعنی خدای یکتا را می‌ستایم در حالی که بهترین مالک است.
- (۲) در حالی که صلوات می‌فرستم بر پیام آور برگزیده و خاندانش که بزرگواری را به حد کمال رسانده‌اند.
- (۳) و از خداوند در تألیف الفیه که دربرگیرنده‌ی اهداف نحو است، یاری می‌جویم.
- (۴) و با الفاظی کوتاه معانی بعید را به ذهن نزدیک می‌کند و به وسیله وعده‌ای که به زودی محقق خواهد شد، بخشش را گسترش می‌دهد.
- (۵) در حالی که خشنودی مخاطب را بدون هرگونه نارضایتی تأمین می‌کند و بر الفیه ابن مُعطی برتری یافته است.
- (۶) در حالی که الفیه ابن معطی به علت پیشتازی اش حائز برتری و سزاوار ستایش زیبای من است.
- (۷) و دعا می‌کنم که خداوند در درجات آخرت برای من و او هدایای فراوانی عطا کند.
- (۸) کلام نزد ما نحویین لفظ مفید مانند «استقم» است. و اقسام کلمه اسم، فعل و حرف است.
- (۹) مفرد کَلِم کلمه است. اما قول فراگیرتر است و شامل کلام و کلمه را می‌شود و گاه نیز از کلمه، کلام قصد می‌شود. مثل کَلِمَة الإِخْلَاص (یعنی لا إله إلا الله).
- (۱۰) اسم با جر (مجرور به حرف جرّ و اضافه)، تنوین، منادی واقع شدن، ال و مسند واقع شدن، از (دو قسیم خود) جدا و متمایز می‌شود.
- (۱۱) فعل به وسیله تاء در (فعلتَ) و (أنت) و یاء در (إفعلی) و نون (تأکید ثقیله و خفیفه) در (أقبلنَّ) آشکار می‌شود.
- (۱۲) غیر از این دو، حرف است مانند هل (مشترک)، فی (مختص به اسم) و لم (مختص به فعل مضارع). و فعل مضارع بعد از لم قرار می‌گیرد، مانند: لم یَسْم.
- (۱۳) و به وسیله تاء (تأنیث ساکنه) فعال ماضی را از مضارع و امر متمایز کن و فعل امر را - اگر مفهوم امر از آن فهمیده شود- با قبول نون تأکید تشخیص بده.
- (۱۴) و اگر امر نون تأکید نگیرد، آن لفظ، اسم است؛ مانند: أُسْکُت: ساکت باش، صه: بشتاب.
- (۱۵) بعضی از اسم‌ها معرب و بعضی دیگر مبنی‌اند و علت بناء آن‌ها، وجود شباهت نزدیک کننده یا مُدنی به حروف است.

- (١٦) كَالشَّبهِ الْوَضْعِيُّ فِي إِسْمِي جِئْنَا
وَالْمَعْنَوِيُّ فِي مَتَى وَفِي هُنَا
- (١٧) وَ كِنْيَايَةِ عَنِ الْفِعْلِ بِلَا
تَأْتِرُ و كَافِتْقَارٍ أُصْلًا
- (١٨) وَمُعْرَبُ الْأَسْمَاءِ مَا قَدْ سَلِمَا
مِنْ شَبِّهِ الْحَرْفِ كَأَرْضٍ وَسَمَا
- (١٩) وَ فِعْلٌ أَمْرٌ وَ مُضِيٌّ نُبْيَا
وَأَعْرَبُوا مُضَارِعًا إِنْ عَرَبَا
- (٢٠) مِنْ نَوْنِ تَوْكِيدٍ مَبَاشِرٍ وَمِنْ
نَوْنِ إِنْثِثٍ كَبِيرُ عُنْ مَنْ فُتِنَ
- (٢١) وَكُلُّ حَرْفٍ مُسْتَحَقٌّ لِبَيْنَا
وَالأَصْلُ فِي الْمَبْنِيِّ أَنْ يُسَكَّنَا
- (٢٢) وَمِنْهُ ذُو فَتْحٍ وَذُو كَسْرٍ وَصَمٌّ
كَأَبْنِ أَمْسٍ حَيْثُ وَالسَّاكُنُ كَم
- (٢٣) وَالرَّفْعِ وَالنَّصْبِ إِجْعَلَنَّ إِعْرَابًا
لِإِسْمٍ وَفَعْلٍ نَحْوُ لَنْ أَهَابَا
- (٢٤) وَالْإِسْمُ قَدْ خُصَّصَ بِالْجَزِّ كَمَا
قَدْ خُصَّصَ الْفِعْلُ بِأَنْ يَنْجَزِمَا
- (٢٥) فَأَرْفَعُ بَضْمٌ وَإِنْصَبَنَ فَتْحًا وَجُرٌّ
كَسْرًا كَذِكْرُ اللَّهِ عَبْدُهُ يَسُرُّ
- (٢٦) وَإِجْزِمُ بِتَسْكِينٍ وَغَيْرُ مَا ذَكَرُ
يَنْوِبُ نَحْوُ جَا أَخُو بَنِي نَمِرِ
- (٢٧) وَإِرْفَعُ بِوَاوٍ وَإِنْصَبَنَّ بِالْأَلْفِ
وَأَجْرُ بِيَاءٍ مَا مِنَ الْأَسْمَاءِ أَصْفُ
- (٢٨) مِنْ ذَاكَ ذُو إِنْ صُحْبَةً أَبَانَا
وَالْفِعْلُ حَيْثُ الْمِيمُ مِنْهُ بَانَا
- (٢٩) أَبٌ أُلْحُ حَمٌّ كَذَاكَ وَهْنُ
وَالنَّقْصُ فِي هَذَا الْأَخِيرِ أَحْسَنُ
- (٣٠) وَفِي أَبٍ وَتَالِيَيْهِ يَنْدُرُ
وَقَصْرُهَا مِنْ نَقْصِهِنَّ أَشْهَرُ

۱۶) مانند شباهت وضعی که در (جَتَّنَا) یافت می‌شود، مانند آن شباهت معنوی که در (متی) و (هنا) است.

۱۷) و شباهت همانند نایب شدن اسم از فعل بدون این که در آن موثر باشد (یعنی معمول قرار نگیرد): مانند اسماء افعال و نیز شباهت افتقاری اصلی، مانند: نیاز موصول به صله.

۱۸) وَمُعَرَّبُ الْأَسْمَاءِ مَا قَدْ سَلِمَا مِنْ شَبِيهِ الْحَرْفِ كَأَرْضٍ وَسُومًا

و اسم معرب اسمی است که از شباهت به حرف سالم مانده، مانند: زمین و اسم.

۱۹) وَفِعْلٌ أَمْرٌ وَمُضِيٌّ بُيَا وَأَعْرَبُوا مُضَارِعًا إِنْ عَرَبَا

و فعل امر و ماضی مبنی شده اند و مضارع معرب است اگر عاری باشد از (ادامه در بیت بعد)

۲۰) عاری از نون تأکید مباشر (۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴) و از نون تأنیث (صیغه ۶ و ۱۲) باشد. آن زنان کسی که مجنون شده است را به شگفت می‌آورند.

۲۱) و همه حروف شایسته مبنی بودن هستند و اصل در مبنی، ساکن بودن است.

۲۱) و بعضی از مبنیات، مفتوح (مثل أَيْنَ)، مکسور (مثل: أَمْسِ) و مضموم (مثل: حَيْثُ) هستند.

۲۳) برای اسم و فعل، رفع و نصب را به عنوان اعراب قرار بده مانند: لن اهابا.^۱

۲۴) به همان جهت که فعل به مجزوم شدن اختصاص یافته است، اسم نیز به مجرور شدن مختص شده است.

۲۵) پس با حرکت ضمّه، اعراب رفع، با حرکت فتحه اعراب نصب و با حرکت کسره اعراب جرّ بده مانند: ذِكرُ اللَّهِ عِبْدَهُ يَسِرُ.^۲

۲۶) و با حرکت سکون مجزوم کن و غیر از آنچه گفته شد (ضم و فتح و کسر و سکون) نیز در اعراب جانشین آنچه گفته شد، می‌شود، مانند: جَا أَحُو بَنِي نَمِرٍ.^۳

۲۷) آن دسته از اسمائی را که بیان می‌کنم، با واو، رفع، با الف، نصب و با یاء، جرّ بده.

۲۸) از آن اسم ها، ذو است، هنگامی که معنای مصاحب را ظاهر کنند. و نیز (فم) هنگامی که میم از آن جدا (حذف) گردد.

۲۹) أَب و أُح و هن همچون ذو و فم است و نقص (اعراب به حرکت) در این مورد أُحِی (هن) نیکوتر است.

۳۰) در أَب و ذو واژه بعد از آن (أُح و حم) اعراب نقص (اعراب به حرکات) نادر است و اعراب به قصر (الف در انتها در همه حالات) در این سه واژه از اعراب نقصشان مشهورتر است.

۱- هرگز نخواهم ترسید.

۲- یادکردن خداوند از بنده، بنده را مسرور می‌کند.

۳- برادران بنی نَمِر آمدند.

- (٣١) وَشَرَطُ ذَا الْاِعْرَابِ اَنْ يُضْفَنَ لَا
لِلْبَاكِجَا اُخُوْ اَبِيكَ ذَا اِعْتِيْلَا
- (٣٢) بِالْاَلْفِ اِرْفَعَ الْمُثْنَى وَكِلَا
اِذَا بِمُضْمِرٍ مُّضَافًا وُصِلَا
- (٣٣) كِلْتَا كَذَاكَ اِثْنَانٍ وَاِثْتَانٍ
كَابْنَيْنِ وَاِبْنَتَيْنِ يَجْرِيَانِ
- (٣٤) وَتَخَلَّفُ الْيَا فِي جَمِيْعَهَا الْاَلْفُ
جَرًّا وَنَصْبًا بَعْدَ فَتْحٍ قَدْ اَلْفُ
- (٣٥) وَاِرْفَعِ بَوَاوٍ وَبِيَا وَاَجْرُرٍ وَاِنصِبِ
سَالِمٍ جَمَعَ عَامِرٍ وَمُذْنَبِ
- (٣٦) وَشَبِهَ ذَيْنِ وَبِهِ عَشْرُونَ
وَبَابُهُ وَاَلْحَقَّ وَاَلْاَهْلُونَ
- (٣٧) اَوَّلُوْا وَعَالَمُونَ عَلَيُّونَا
وَأَرْضُونَ شَدَّ وَاَلْسُنُونَ
- (٣٨) وَبَابُهُ وَمِثْلُ جَيْنٍ ۚ قَدْ يَرِدُ
ذَا الْبَابِ وَهُوَ عِنْدَ قَوْمٍ يَطْرُدُ
- (٣٩) وَنُونٌ مَّجْمُوعٌ ۚ وَمَا بِهِ اَلْتَحَقَّ
فَاِفْتَحَ وَقَلَّ مَنْ بِكَسْرِهٖ نَطَقَ
- (٤٠) وَنُونٌ مَا شُئِيَ وَاَلْمُلْحَقِ بِهِ
بِعَكْسِ ذَاكَ اِسْتَعْمَلُوْهُ فَاِنْتَبِهْ
- (٤١) وَمَا بِنَا وَاَلْفِ قَدْ جُمِعَا
يُكْسَرُ فِي الْجَزِّ وَفِي التَّصْبِ مَعًا
- (٤٢) كَذَا اَوْلَاثٌ وَاَلَّذِي اِسْمًا قَدْ جُعِلَ
كَأَذْرَعَاتٍ فِيْهِ ذَا اَيْضًا قُبِلَ
- (٤٣) وَجُرَّ بِالْفَتْحِ مَا لَا يَنْصَرِفُ
مَا لَمْ يُضْفَ أَوْ يَكُ بَعْدَ اَل رَوِّفِ
- (٤٤) وَاَجْعَلْ لِيَتَحَوَّ يَفْعَلَانِ التُّونَا
رَفْعًا وَتَدْعِيْنَ وَتَسَالُونَا
- (٤٥) وَخَذَفُهَا لِلْجَزْمِ وَاَلنَّصْبِ سِمَهُ
كَلِمٌ تَكُونِي لِتُرْوِي مَظْلَمَةً

- ۳۱) و شرط اعراب آمذکور برای این اسامی شش گانه در صورتی است که به غیر یاء متکلم اضافه شوند. مانند: جا اخو ابیک ذا إعتلاء.^۱
- ۳۲) به وسیله الف، اسم مثنی و (کِلا) اگر به ضمیر اضافه شود رفع بده.
- ۳۳) کلتا، همانند کِلا) است و حکم اعراب نیایی اثنان و اثنتان همانند (ابنین) و (ابنتین) جاری می‌شود.
- ۳۴) در همه موارد جانشین حرف الف می‌شود و حرف یاء در حالت جرّی و نصبی بعد از فتحه افزوده شده.
- ۳۵) جمع سالم عامر (اسم عَلَم مذكر عاقل) و مُذْنِب (وصف مذكر عاقل) را به وسیله واو، مرفوع و با یاء، مجرور و منصوب کن.
- ۳۶) اسامی چون عشرون و بابش و اهلون و را مثل عامر و مذنب (ملحق به جمع مذكر) اعراب بده.
- ۳۷) و نیز اولو، عالمون و علیون؛ و ارضون و سنون و بابش خلاف قاعده هستند.
- ۳۸) و باب سنون گاهی مانند لفظ حین اعراب می‌گیرد (عدم حذف نون، و اعراب به حرکت) این کاربرد نزد عده ای مثل فراء فراگیر بوده.
- ۳۹) پس نون جمع سالم مذكر و آنچه به این جمع ملحق شده است را مفتوح کن و کسانی که این نون را مکسور در گفتار به کار برده اند، کم هستند.
- ۴۰) پس آگاه باش که نون اسم مثنی و ملحقات آن برعکس حرکت نون جمع مذكر سالم مکسور است.
- ۴۱) آن اسمی که به وسیله تاء و الف (ات) جمع بسته می‌شود، در هر دو حالت جرّی و نصبی مکسور می‌شوند.
- ۴۲) واژه اولات (صاحبان) نیز در پذیرش این اعراب مانند جمع سالم مؤنث است و این اعراب در آنچه که اسم واقع شده است نیز قبول است. مانند: أذرعات.
- ۴۳) و غیر منصرف را اگر اضافه نشده یا بعد از ال (تعریف، موصوله یا زائده یا أم در لغت طی) قرار نگرفته باشد، با فتحه جرّ بده.
- ۴۴) و نون را برای افعالی همچون یفعلان (یعنی افعال خمسه: تفعلان، تغلین، یفعلون و تفعلون)، تدعین و تسألون رفع قرار بده.
- ۴۵) حذف این نون، علامت برای جزم و نصب این افعال است. مانند: لم تکونی لِترومی مَظْلَمَةً.^۲

۱- برادر پدر تو با سرفرازی آمد.

۲- ای زن نبودی که ظلمی را قصد کنی.

- (٤٦) وَسَمٌّ مُعْتَلَاً مِنْ الْأَسْمَاءِ مَا
كَالْمُصْطَفَى وَالْمُرْتَقَى مَكَارِمَا
- (٤٧) فَالْأَوَّلُ الْإِعْرَابُ فِيهِ قُدْرَا
جَمِيعُهُ وَهُوَ الَّذِي قَدْ قُصِرَا
- (٤٨) وَالثَّانِ مَنْقُوصٌ وَنَصْبُهُ ظَهَرَ
وَرَفْعُهُ يُنَوِّي كَذَا أَيْضاً يُجَرِّ
- (٤٩) وَأَيُّ فِعْلٍ آخِرٌ مِنْهُ أَلِفٌ
أَوْ وَاوٌ أَوْ يَاءٌ فَمُعْتَلَاً عُرِفَ
- (٥٠) فَلِأَلِفٍ أَنْوَ فِيهِ غَيْرَ الْجَزْمِ
وَأَبَدٍ نَصَبٍ مَا كَيْدَعُو يَرْمِي
- (٥١) وَالرَّفْعَ فِيهِمَا أَنْوَ وَإِحْدِفَ جَارِمَا
ثَلَاثَهُنَّ تَقْضِي حُكْمَا لِأَزِمَا
- (٥٢) نَكَرَةٌ قَابِلٌ أَلٌ مُؤَثَّرًا
أَوْ وَقَعَ مَوْقِعٌ مَا قَدْ ذُكِرَا
- (٥٣) وَغَيْرُهُ مَعْرِفَةٌ كَهُمْ وَذِي
وَهْدًا وَإِنِّي وَالْغُلَامَ وَالَّذِي
- (٥٤) فَمَا لِذِي غَيْبَةٍ أَوْ حُضُورِ
كَأَنْتَ وَهُوَ سَمٌّ بِالضَّمِيرِ
- (٥٥) وَذُو اتِّصَالٍ مِنْهُ مَا لَا يُبْتَدَا
وَلَا يَلِي إِلَّا إِخْتِيَارًا أَبَدَا
- (٥٦) كَالْبَاءِ وَالْكَافِ مِنْ إِبْنِي أَكْرَمَكَ
وَالْبَاءَ وَالْهَاءَ مِنْ سَلِيهِ مَا مَلَكَ
- (٥٧) وَكُلُّ مُضْمَرٍ لَهُ الْبِنَاءُ يَجِبُ
وَلَفْظٌ مَا جُرِّ كَلْفِظٍ مَا نُصِبَ
- (٥٨) لِلرَّفْعِ وَالنَّصْبِ وَجَرٌّ نَا صَلَحَ
كَاعْرِفَ بِنَا فَإِنَّا نِلْنَا الْمِنَحَ
- (٥٩) وَالْفَتْ وَالْوَاوُ وَالنُّونُ لِمَا
غَابَ وَغَيْرِهِ كَقَامَا وَإِعْلَمَا
- (٦٠) وَمِنْ ضَمِيرِ الرَّفْعِ مَا يَسْتَتَرُ
كَإِفْعَلٍ أَوْافِقُ نَعْتَبِطُ إِذْ تَشْكُرُ

- ۴۶) اسمائی مانند مصطفی (مختوم به الف ماقبل مفتوح) و مرتقی (مختوم به یاء ماقبل مکسور) معتل نامگذاری کن.^۱
- ۴۷) پس در نوع اول (مصطفی) اعراب در جمیع حالات (رفعی، نصبی و جری) تقدیری است و آن اسمی است که مقصور نامیده شده است.
- ۴۸) و اسم دوم (مرتقی)، اسم منقوص است و نصب آن ظاهر می‌شود و اما رفع و جر آن در تقدیر و نیت گرفته می‌شود. (پس در حالت نصبی فقط ظاهر می‌شود).
- ۴۹) هر فعل مضارعی که حرف آخرش الف، واو یا یاء باشد، معتل نام دارد.
- ۵۰) فعلی که حرف آخرش الف است، همه حرکات غیر از جزم (یعنی رفع و نصب) را در نیت و تقدیر بگیر. و نصب فعل‌هایی چون: (یدعو) و (یرمی) را ظاهر کن.
- ۵۱) و علامت رفع را در آن دو (یدعو و یرمی) در نیت و تقدیر بگیر و هر سه این حروف را حذف کن در حالی که جزم دهنده هستی، تا حکم لازمی را اداء کرده باشی.
- ۵۲) اسم نکره، آن اسمی است که یا پذیرای آل است در حالی که این آل، در آن اثر می‌کند و آن را معرفه می‌کند، یا در موقعیت اسمی که آل پذیر است، واقع می‌شود.
- ۵۳) و هر اسمی غیر از آنچه ذکر شد، معرفه است. مانند: هم (ضمیر)، ذی (اسم اشاره)، هند (اسم علم)، الغلام (محلّی به آل)، الذی (موصول).
- ۵۴) اسمی که برای غائب یا حاضر است. مانند (أنت و هو) را ضمیر نامگذاری کن.
- ۵۵) ضمیر متصل از ضمیری است که در ابتدا واقع نمی‌شود، و هیچگاه در عقب إلا استثنائیه در حالت اختیاری قرار نمی‌گیرد.
- ۵۶) مانند یاء و کاف در مثال (إبْنِي أكرمَكَ)^۲. و یاء و هاء در مثال (سَلِيهَ مَا مَلَكَ)^۳.
- ۵۷) و بنای همه ضمائر واجب است و نیز لَفْظِ ضَمِيرِ مَتَّصِلِ مَجْرورِ شده همانند لَفْظِ ضَمِيرِ منصوب شده است.
- ۵۸) ضمیر (نا) برای حالت رفع و نصب و جر، صلاحیت دارد، مانند: اعرف بنا فإننا لننا المنح.^۴
- ۵۹) الف و واو و نون به عنوان ضمیر متصل غائب و غیرغائب (مخاطب) آورده می‌شوند. مانند: قَما (آن دو نفر برخواستند) و اِعلما (شما دو نفر بدانید).
- ۶۰) و بعضی از ضمائر رفعی، ضمائری هستند که مستتر می‌شوند، مانند: اِفْعَل (امر للمخاطب) اَوْافِقُ (مضارع للمتکلم وحده) نَعْتَبُ (مضارع متکلم مع الغیر) اِذْ تَشْكُرُ (مضارع للمخاطب).^۵

۱- المرتقی مکارما: یعنی فردی که صعودکننده در کرامت است.

۲- فرزند من گرامی داشت تو را.

۳- بپرس ای زن از او آنچه را که مالک است.

۴- به کمک ما بشناس پس همانا ما به بخشش‌ها رسیدیم.

۵- ترجمه عبارت: انجام بده تا همراهی کنم شاد می‌شویم وقتی سپاسگذاری می‌کنیم.

- (٦١) وَذُو إِرْتِفَاعٍ وَإِنْفِصَالٍ أَنَا هُوَ وَأَنْتَ الْفُرُوعُ لَا تَشْتَبِهَ
 (٦٢) وَذُو إِنْتِصَابٍ فِي إِنْفِصَالٍ جُعِلَا إِيَّايَ وَالتَّفْرِيعُ لَيْسَ مُشْكِلَا
 (٦٣) وَفِي اخْتِيَارٍ لِأَيِّجِيءُ الْمُفْصِلُ إِذْ تَأْتَى أَنْ يَجِيءَ الْمُتَّصِلُ
 (٦٤) وَصَلْ أَوْ إِفْصَلْ هَاءُ سَلْبِيهِ وَمَا أَشْبَهَهُ فِي كُنْثَةِ الْحُلْفِ إِنْتَمَى
 (٦٥) كَذَلِكَ خِلْتَنِيهِ وَ إِتِّصَالًا أَخْتَارُ غَيْرِي إِخْتَارَ الْإِنْفِصَالًا
 (٦٦) وَقَدَّمَ الْأَخْصَّ فِي إِتِّصَالٍ وَقَدَّمَ مِمَّا شَبَّتَ فِي إِنْفِصَالٍ
 (٦٧) وَفِي اتِّحَادِ الرُّتْبَةِ إِلْزَمَ فَصَلَا وَقَدْ يُبِيحُ الْعَيْبُ فِيهِ وَصَلَا
 (٦٨) وَقَبْلَ يَا النَّفْسِ مَعَ الْفِعْلِ التُّزْمُ نُونٌ وَقَايَةِ وَلَيْسِي قَدْ نُظِمَ
 (٦٩) وَ لَيْتَنِي فَشَا وَ لَيْتِي نَدْرَا وَمَعَ لَعْلٍ إِعْكَسَ وَكُنْ مُخْبَرَا
 (٧٠) فِي الْبَاقِيَاتِ وَإِضْطِرَارًا خَفَّفَا مَنِّي وَعَنِّي بَعْضُ مَنْ قَدْ سَلَفَا
 (٧١) وَفِي لُدُنِي لَدُنِي قَلَّ وَفِي قَدْنِي وَقَطْنِي الْحَذْفُ أَيْضًا قَدْ يَفِي
 (٧٢) إِسْمٌ يُعَيَّنُ الْمُسَمَّى مُطْلَقًا عِلْمُهُ كَجَعْفِرٍ وَخَرْنَقَا
 (٧٣) وَ قَرْنٍ وَعَدْنٍ وَ لَاحِقٍ وَشَدَقِيمٍ وَهَبْلَةٍ وَ وَاشْتِي
 (٧٤) وَاسْمًا أَتَى وَكُنْيَةً وَلَقَبًا وَأُخْرَنَ ذَا إِنْ سِوَاهُ صَحْبَا
 (٧٥) وَإِنْ يَكُونَا مُفْرَدَيْنِ فَأُضْفَ حَتْمًا وَإِلَّا إِتْبَعَ الَّذِي رَدَفَ

۶۱) ضمایر منفصل مرفوعی انا، هو و انت هستند. و فروع اشتباه نمی‌شوند.
 ۶۲) برای ضمیر منفصل منصوبی واژه (إیائی) قرارداده شده است، و به دست آوردن فروع از این اصل (إیائی) مشکل نیست.

۶۳) هنگامی که امکان این وجود داشته باشد که ضمیر به صورت متصل بیاید، در حالت اختیار به صورت منفصل نمی‌آید.

۶۴) هاء در (سلیه)^۱ و مانند آن را به صورت متصل یا منفصل (سَلنی ایاه) به دلیل جلوگیری از طولانی شدن کلمه بیاور. اما در ضمیری که خبر کان و اخواتش است. مانند: کتّه^۲ اختلاف نظر منتسب شده است. ۶۵) همچنین مانند (سلیه) در (خلتیه)^۳ نیز اختلاف نظر وجود دارد، و ما متصل آوردن ضمیر را در آن اختیار کردیم، اما غیر من (سبویه) منفصل بودن را اختیار می‌کنند.

۶۶) به هنگام متصل آوردن چند ضمیر، ضمایر اخص (به ترتیب: متکلم، مخاطب و غائب) را مقدم بدار. اما در آوردن ضمیر به شکل منفصل، هر کدام را می‌توانی مقدم بسازی.

۶۷) در حالتی که دو ضمیر از حیث رتبه با هم برابر هستند، ملزم به منفصل آوردن [دومی] باش. مانند: اعطینک ایاک. البته گاهی هم در حالتی که هر دو ضمیر غایب باشند، متصل آوردنشان مجاز است. مانند: اعطیتهماه و اعطیتهمایا.

(مشروط) مع اختلاف ما و نحوَصَمْتِ إياهم الأرضُ الضرورةُ إقتضت
 ۶۸) قبل از یاء متکلم متصل به فعل، آوردن نون وقایه واجب شده و گاهی در شعر (لیسی: بدون نون وقایه) مشاهده شده است.

۶۹) و آمدن نون وقایه در (لیتی) شایع است، و در (لیتی) عدم ذکر آن نادر است. این حکم را در مورد (لعل) اختیار عکس است.

۷۰) در بقیه موارد یعنی حروف مشبیه بالفعل می‌توان با نون ذکر شوند. و بعضی از گذشتگان، (منی) و (عنی) را به علت ضرورت شعری به صورت مخفف آورده اند.

۷۱) و در (لدنی) استعمال (لدنی) اندک است و در (قدنی) و (قطنی) گاهی حذف نون وقایه زیاد می‌شود.
 ۷۲) اسمی که مسمی (صاحب اسم) را به شکل مطلق (بدون تکلم، خطاب و غیبت) معین می‌کند، عَلِمَ آن مسمی است، مانند: جعفر (نام مردی) - خَرِنِق (نام زنی).

۷۳) دیگر مثال ها: و قَرَن (نام قبیله ای)، عَدَن (نام مکانی)، لَاحِق (نام اسبی)، شَدَقَم (نام شتری)، هیله (نام گوسفندی)، و اشق (نام سگی)

۷۴) عَلِمَ در سه حالت اسم، کنیه و لقب عنوان می‌شود، لقب اگر همراه غیر خودش یعنی اسم) بیاید، مؤخر ذکر شود. (یعنی ابتداء اسم سپس لقب ذکر شود).

۷۵) اگر اسم و لقب، مفرد (در مقابل مضاف) باشند، مانند: (هذا سعیدُ کُرُز)^۴ حتماً اولی را به دومی اضافه کن. و اگر اسم و لقب مفرد نبوند، دومی را تابع اولی بیاور. مانند: هذا عبدُاللهُ زینُ العابدین.

۱- آن را از من بپرس. یعنی در کلیه افعال دو مفعولی که هر دو مفعول آن ضمیر هستند و مفعول دوم در اصل خبر نبوده باشد.
 ۲- من آن بودم.
 ۳- تو مرا آن پنداشتی. منظور مفعول دوم فعلی است که متعدی به دو مفعول است.
 ۴- این سعید خورجین است.

- (٧٦) و مِنْهُ مَنْقُولٌ كُنْفُضٍ وَأَسَدٍ
وذو إِرْتِجَالٍ كَسْعَادٍ وَأُدِيٍّ
- (٧٧) و جَمَلَةٌ و ما بِمِزْجِ رُكْبَاءُ
ذَا إِنْ بَغَيْرِ وَيِهِ تَمَّ أَعْرِبَا
- (٧٨) و شَاعَ فِي الْأَعْلَامِ ذُو الْإِضَافَةِ
كَعَبِدِ شَمْسٍ وَأَبِي قُحَافَةِ
- (٧٩) وَوَضَعُوا لِبَعْضِ الْأَجْنَاسِ عِلْمَ
كَعَلَمِ الْأَشْخَاصِ لَفْظًا وَهُوَ عَمَّ
- (٨٠) مِنْ ذَاكَ أُمُّ عَرِيْطٍ لِلْعَقْرَبِ
وَهَكَذَا تُعَالَةُ لِلتَّلْعَلَبِ
- (٨١) و مِثْلُهُ بَرَّةٌ لِلْمَبْرَةِ
كَذَا فَجَارِ عِلْمٌ لِلْفَجْرَةِ
- (٨٢) بِذَا لِمُفْرَدٍ مُدْكَرٍ أَشْرٍ
بِذِي وَذِهِ تَا عَلَى الْأَنْثَى إِقْتَصِرَ
- (٨٣) وَذَانِ تَانِ لِلْمُثَنَّى الْمُرْتَفِعِ
وَ فِي سِوَاهِ ذَيْنِ تَيْنِ أَذْكَرُ تُطْعِ
- (٨٤) و بِأَوْلَى أَشْرٍ لِيَجْمَعَ مُطْلَقًا
وَالْمَدُّ أَوْلَى وَلَدَى الْبُعْدِ إِنْطِقًا
- (٨٥) بِالْكَافِ حَرْفًا دُونَ لَامٍ أَوْ مَعَهُ
وَاللَّامُ إِنْ قَدَّمْتَ هَا مُمْتَنِعَةً
- (٨٦) و بِهُنَا أَوْ هُنَا أَشْرٌ إِلَى
دَانِي الْمَكَانِ وَبِهِ الْكَافُ صِلَا
- (٨٧) فِي الْبُعْدِ أَوْ بِئَمَّ فَهُ أَوْ هُنَا
أَوْ بِهُنَا لِكَ إِنْطَقْنَ أَوْ هُنَا
- (٨٨) مَوْصُولُ الْأَسْمَاءِ الَّذِي الْأَنْثَى الَّتِي
وَالْيَا إِذَا مَا تُثْنِي لَا تُثْبِتْ
- (٨٩) بَلْ مَا تَلِيهِ أَوْلِيهِ الْعَلَامَةُ
وَالتَّوْنُ إِنْ تُشَدِّدُ فَلَا مَلَامَهُ
- (٩٠) وَالتَّوْنُ مِنْ ذَيْنِ وَتَيْنِ شُدُّدًا
أَيْضًا وَتَعْوِيضٌ بِذَلِكَ قُصْدًا

- ۷۶) بعضی از اسماء علم منقول هستند، مانند: فضل (در اصل مصدر بوده) و أسد (منقول از اسم جنس بوده). و بعضی از اسماء مرتجل اند. مانند: سعاد و أدد.
- ۷۷) و برخی از علم‌ها جمله (مرکب اسنادی) مانند: تابط شر. و برخی مرکب مزجی هستند. و مرکب مزجی اگر با چیزی غیر (ویه) ختم شود، معرب می‌شود. مانند: معدیکرب. (واگر به ویه ختم شود، مبنی است. مانند: سیویه).
- ۷۸) در میان اعلام، علم اضافی شایع و زیاد است (مرکب اضافی: مضاف و مضاف الیه)، مانند: عبد شمس و ابی قحافه.
- ۷۹) برای بعضی از اجناس، اسم علمی وضع شده است (مانند اُسامه برای اُسد) که لفظاً مانند علم اشخاص اند (یعنی احکام علم مثل ذوالحال قرار گرفتن را دارند)، و آن اسم (از نظر معنی برای تمام افراد آن جنس) عمومیت دارد. (مثل اسم نکره)
- ۸۰) از جمله علم جنس: أم عریط (علم برای عقرب) و ثعاله (علم برای روباه).
- ۸۱) و مثل (أم عریط، برة) برای (مبرة: علم برای جنس نیکوکار) و فجار برای (فجرة: علم برای جنس بدکاری) است.
- ۸۲) با (ذا) به مفرد مذکر اشاره کن، و برای اشاره به مفرد مؤنث به (ذی، ذه، تی، تا) اکتفا کن.
- ۸۳) (ذان) و (تان) را برای مثنی مرفوعی و غیر آن (ذین) و (تین) را ذکر کن، تا از قواعد عربیت اطاعت کنی.
- ۸۴) با (اولی) به جمع به صورت مطلق (مذکر و مؤنث، عقلاء و غیر عقلاء) اشاره کن. و مد آوردن اولی (اولاء) بهتر است. و هنگام اشاره به مشارالیه بعید به این صورت بگو ...
- ۸۵) ... با اضافه کاف حرفی (کاف خطاب) بدون افزودن لام بعد (مثل: ذاک) یا همراه با لام (مثل: ذلک) و ذکر لام با تقدم (هائ تنبیه) ممتنع است. (یعنی گفته شود: هذاک نه هذاک)
- ۸۶) با (هینا) یا (هنا) به مکان نزدیک اشاره کن. و به آن دو کاف خطاب متصل نما برای ...
- ۸۷) ... اشاره به مکان دور. یا به وسیله (تَمْ، هُنَّا، هِنَا، هِنَا) برای اشاره به دور تلفظ کن.
- ۸۸) موصول های اسمی، الذی است که مؤنث آن التی می‌باشد. و یاء آن دو را هنگامی که این دو موصول مثنی می‌شوند، ثابت نگه ندار. (یعنی حذف کن: الذَّین).
- ۸۹) بلکه آن حرف که یاء عقب آن است (یعنی ذ و ت در الذی و التی)، علامت تشبیه را (ان در حالت رفعی و ین در حالت نصبی و جری) بیاور. نون مثنی را در آن دو اگر مشدد کردی، پس سرزنشی نیست. (اللذَّان و اللذَّین).
- ۹۰) نون ذین و تین نیز مشدد می‌شود. و مقصود از این تشدید، بیان تعویض است (یعنی یاء الذی و الف ذان در مثنی حذف شده و عوض از آن دو الف عنوان می‌شود).

- (٩١) جَمَعَ الَّذِي الْأَلَى الَّذِينَ مُطْلَقاً وَبَعْضُهُمْ بَ الْوَائِ رَفَعاً نَطَقَا
- (٩٢) بِاللَّاتِ وَاللَّاءِ الَّتِي قَدْ جُمِعَا وَاللَّاءِ كَالَّذِينَ نَزَرُوا وَقَعَا
- (٩٣) وَمَنْ وَمَا وَالْ تَسَاوِي مَا ذَكَرَهُ وَهَكَذَا ذُو عِنْدَ طَيِّبٍ شَهْرٍ
- (٩٤) وَكَالَّتِي أَيْضاً لَدَيْهِمْ ذَاتٌ وَمَوْضِعَ اللَّاتِي أَتَى ذَوَاتِ
- (٩٥) وَمِثْلُ مَا ذَا بَعْدَمَا اسْتَفْهَمَ أَوْمَنْ إِذَا لَمْ تُلْغَ فِي الْكَلَامِ
- (٩٦) وَكُلُّهَا يَلْزَمُ بَعْدَهُ صَلَّهُ عَلَى صَمِيرٍ لَاتِقٍ مُشْتَمَلَهُ
- (٩٧) وَجُمْلَةُ أَوْ شِبْهَهَا الَّذِي وُصِلَ بِهِ كَمَنْ عِنْدِي الَّذِي إِبْنُهُ كُفِلَ
- (٩٨) وَصِفَةُ صَرِيحَةُ صَلَّةِ أَلْ وَكُونُهَا بِمُعْرَبِ الْأَفْعَالِ قَلْ
- (٩٩) أَيُّ كَمَا وَأَعْرَبْتَ مَا لَمْ تُصَفْ وَصَدْرُ وَصَلِهَا صَمِيرُ إِنْحَدَفَ
- (١٠٠) وَبَعْضُهُمْ أَعْرَبَ مُطْلَقاً وَفِي ذَا الْحَدَفِ أَيَّ غَيْرَ أَيِّ يَفْتَنِي
- (١٠١) إِنْ يَسْتَطَّلُ وَصَلْ وَإِنْ لَمْ يُسْتَطَّلْ فَالْحَدَفُ نَزَرٌ وَأَبَا أَنْ يُخْتَزَلَ
- (١٠٢) إِنْ صَلَّحَ الْبَاقِي لِيُوصَلَ مُكْمِلَ وَالْحَدَفُ عِنْدَهُمْ كَثِيرٌ مُجَلِّي
- (١٠٣) فِي عَائِدٍ مُتَّصِلٍ إِنْ إِنْتَصَبَتْ بِفَعْلٍ أَوْ وَصَفٍ كَمَنْ نَرَجُو يَهَبْ

- ۹۱) جمع الذی (الأولی، الذین) است به طور مطلق (یعنی (رفع و نصب و جر)، البته بعضی از اعراب (قبیله هذیل) جمع الذین را در حالت رفعی با واو بیان کرده اند (الذون).
- ۹۲) التی با الات و الاء جمع بسته می‌شود، و الاء مانند الذین (برای جمع مذکر) هم قلیلاً استعمال شده است.
- ۹۳) من و ما و ال موصوله با آنچه ذکر شد (الذی و التی و فروع آنه) مساوی هستند. (یعنی در محل هم استعمال می‌شوند) و همچنین ذو [به عنوان موصول نزد قبیله طی مشهور شده است. (یعنی مانند الذی و فروع آن است).
- ۹۴) و نیز مانند التی (مفرد مؤنث) نزد قبیله طی (ذات: مبنی بر ضم) است. و ذوات (مبنی بر ضم) نیز نزد قبیله طی در محل کاربرد (اللاتی) آمده است.
- ۹۵) (ذا) مانند (ما) موصول است، هرگاه ملغی نشود. (یعنی زائده نباشد یا با مجموع ما ذا برای استفهام نباشد).^۱
- ۹۶) بعد از تمام موصولات، جمله صله ای، شامل ضمیری مطابق با موصول، لازم است. (عائد موصول)
- ۹۷) و جمله یا شبهه جمله (ظرف و جارّ و مجرور متعلق به افعال عموم واجب الحذف) صله واقع می‌شود. مانند: مَن عِنْدِي (شبهه جمله) الَّذِي ابْنُهُ كُفِلٌ (جمله).^۲
- ۹۸) و صفتی صریح (یعنی خالص در وصفیت که اسم فاعل و اسم مفعول است)، صله ال موصول واقع می‌شود. و صله واقع شدن افعال معرب (مضارع) برای ال موصوله کم است.
- ۹۹) ائ م مانند ما موصوله است (موصول مشترک است و اعراب آن را می‌گیرد)، و معرب است اگر اضافه نشود و در صدر صله آن (عائد صله) ضمیر محذوف باشد.
- ۱۰۰) بعضی از نحویین (مثل: خلیل و یونس)، ائ را به صورت مطلق (اگرچه اضافه شده باشد و صدر صله آن محذوف باشد) اعراب داده اند. موصولات غیر از (ائ) در این نوع از حذف (حذف عائدی که در ابتدای صله است) ائ پیروی می‌کنند....
- ۱۰۱) ... اگر صله طولانی شود.^۳ و اگر طولانی نشود، حذف کم است. نحات حذف عئ را منع کرده‌اند اگر...
- ۱۰۲) ... اگر آنچه که بعد از حذف باقی می‌ماند صلاحیت صله بودن را به طور کامل داشته باشد مانند: جاء الذی هو ابوه منطلقاً. (منطلق صله کامل). و حذف عائد صله نزد نحات زیاد است
- ۱۰۳) ... در عائدی که ضمیر متصل باشد و به وسیله فعلی یا وصفی منصوب شده باشد. مانند: مَن نَرَجُو يَهَبُ^۴ (نرجوه بوده)

۱- اسم اشاره نیز نباشد.

۲- کسی که نزد من است همان است که پسرش مکفول شده است.

۳- مانند آیه «وَهُوَ الَّذِي [هو] فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ».

۴- کسی که به او امیدواریم می‌بخشد.

- ١٠٤) كَذَاكَ حَذَفَ مَا بِوَصْفِ حُفْصًا كَأَنْتَ قَاضٍ بَعْدَ أَمْرٍ مِنْ قَصَى
- ١٠٥) كَذَا الَّذِي جُرِّبِمَا الْمَوْصُولَ جَرَّ كَمُرٍّ بِالَّذِي مَرَرْتُ فَهَوَّ بَرَّ
- ١٠٦) أَلْ حَرْفٌ تَعْرِيفٌ أَوْ اللَّامُ فَقَطْ فَتَمَطَّ عَرَفَتْ قُلْ فِيهِ التَّمَطُّ
- ١٠٧) وَقَدْ تُزَادُ لِأَزْمًا كَاللَّاتِ وَالْآنَ وَالَّذِينَ ثُمَّ اللَّاتِ
- ١٠٨) وَإِلْضْطِرَارٍ كَبَنَاتِ الْأَوْبَرِ كَذَا وَطِبْتَ النَّفْسُ يَا قَيْسُ السَّرَى
- ١٠٩) وَبَعْضُ الْأَعْلَامِ عَلَيْهِ دَخَلَا لِلْمِحِّحِ مَا قَدْ كَانَ عَنْهُ نُقْلَا
- ١١٠) كَالْفَضْلِ وَالْحَارِثِ وَالنُّعْمَانِ فَذِكْرُ ذَا وَحُدْفُهُ سَيَّانِ
- ١١١) وَقَدْ يَصِيرُ عِلْمًا بِالْعَلْبَةِ مُضَافٌ أَوْ مَصْحُوبٌ أَلْ كَالْعَقْبَةِ
- ١١٢) وَحَذَفَ أَلْ ذِي إِنْ تُنَادَى أَوْ تُضَفَّ أَوْجِبْ وَفِي غَيْرِهِمَا قَدْ تَحْدِفُ
- ١١٣) مُبْتَدَأٌ زَيْدٌ وَعَاذِرٌ حَبْرٌ إِنْ قَلَّتْ زَيْدٌ عَاذِرٌ مَنْ إِعْتَدَرُ
- ١١٤) وَأَوَّلُ مُبْتَدَأٌ وَالثَّانِي فَاعِلٌ أَعْنَى فِي أَسَارٍ ذَانِ
- ١١٥) وَقَسَّ كِاسْتِفْهَامِ التَّنْفِي وَقَدْ يَجُوزُ نَحْوُ فَائِزٌ أَوْ لَوْ الرَّشْدِ

۱۰۴) همچنین حذف ضمیر عائدی که به وسیله صفت مجرور شده باشد، جایز است. مانند: فَاَقْضِ مَا اَنْتَ قَاضٍ (قاضیه بود).^۱

۱۰۵) همچنین حذف ضمیر عائدی که به وسیله حرف جری که موصول را مجرور کرده است، مجرور شده باشد، جایز است. مانند: مَرَّ بِالَّذِي مَرَّرْتُ فَهَوَّ بَرَّ.^۲ (در اصل مررتُ به بوده، و ضمیر عائِد مجرور به بَاءِ جَارِه است که موصول اسمی یعنی الذی هم به وسیله بَاءِ جَارِه مجرور شده است)

۱۰۶) اَل حرف تعریف است یا فقط لام اَن حرف تعریف است، پس اگر واژه نمط را معرفه کردی بگو: النمط.^۳

۱۰۷) و گاهی اَل در حالی که لازمه زائده است، مانند: اللات (نام یک بت) و الان (ظرف زمان حاضر) و الذین و اللاتی.

۱۰۸) و گاهی اَل زائده غیر لازمه به جهت ضرورت شعری ذکر شده است، مانند: بِنَاتُ الْاَوْبَرِ (نام نوعی چارچ) و مانند: طبت النفس یا قیس السری.^۴ (النفس در اصل نفساً و تمییز بوده).

۱۰۹) (اَل)، بر بعضی از اعلام داخل می‌شود، به غرض اشاره به وصفی که اَن عَلِمَ از آن نقل شده است.

۱۱۰) مانند: الفضل، الحارث، النعمان، پس ذکر اَل زائده غیر لازمه (لمحیه) و حذف اَن یکسان است. (یعنی تأثیری در معرفه کردن ندارد).

۱۱۱) گاهی کلمه مضاف یا اسم دارای اَل، به خاطر غلبه و کثرت استعمال، عَلَم می‌شود، مانند: العقبه - ابن عباس.

۱۱۲) و حذف اَل (علم بالغلبه) از اسمی که مورد ندا یا مضاف قرار گیرد، واجب بدان و در غیر ندا و اضافه گاهی این ال حذف می‌شود. مانند: یا مدینه الرسول.

۱۱۳) اگر بگویی: زیدُ عاذرٌ مَنِ اِعْتَدَرُ^۵ زید، مبتدا و عاذر، خبر است.

۱۱۴) در مثال: اَسَارِ دَانَ^۶ اُولَى (سار: ساری) مبتدا است و دومی (ذان) فاعلِ سَدِّ مَسَدِ خَبَر است که مبتدا را از خبر بی نیاز می‌کند. (استفهام)

۱۱۵) (و قیاس کن) مثل: اُ سَارِ دَانَ. نفی نیز مانند استفهام است. و گاهی (طبق نظر أخفش و کوفیون) بدون اتکاء به نفی یا استفهام مبتداء وصفی ایجاد می‌شود مانند: فائز اولو الرشده.^۷

۱- پس حکم کن آنچه را تو حکم کندهی اَن هستی.

۲- گذر کن بر کسی که بر او گذر کردم زیرا او نیکوکار است

۳- النمط: روپوش کجاوه

۴- ای قیس شریف نفس تو راحت شد.

۵- زید عذر پذیر عذر خواه است.

۶- آیا آن دو مرد در شب رونده هستند؟

۷- رستگارانند صاحبان هدایت

- (١١٦) والثان مُبتدأً وذَا الوصفِ خَبِرَ إن في سوي الإفراذِ طبقاً استقرَّ
- (١١٧) ورَفَعُوا مُبتدأً بالإبتدا كذالك رَفَعُ خَبِرٍ بِالمُبتدَا
- (١١٨) والخَبِرُ الجُزءُ المُتَمُّ الفَائِدَةُ كاللَّهُ بَرٌّ والأَيادي شَاهِدَةُ
- (١١٩) ومُفْرَدًا ۚ يَأْتِي وَيَأْتِي جُمْلَةً حاويَةً مَعْنَى الذي سَبَقَتْ لَهُ
- (١٢٠) وَإِنْ يَكُنْ إِيَّاهُ مَعْنَى إكْتَفَى بِهَا كُنْطِقِي اللّهُ حَسْبِي وَكَفَى
- (١٢٣) وأخْبَرُوا بِظَرْفٍ أَوْ بِحَرْفٍ جَرَّ نَاوِينَ مَعْنَى كَائِنٍ أَوْ إِسْتَقَرَّ
- (١٢٤) وَلَا يَكُونُ إِسْمٌ زَمَانٍ خَبِراً عَن جُثَّةٍ وَ إِنْ يُفِيدُ فَأَخْبِراً
- (١٢٥) وَلَا يَجُوزُ الإِبْتِدا بِالتَّنْكِرةِ مَا لَمْ تُفِيدَ كَعِنْدَ زَيْدٍ نَمْرَةَ
- (١٢٦) وَهَلْ فَتَى فَيْكُمْ؟ فَمَا خَلَّ لَنَا وَرَجُلٌ مِّنَ الكِرَامِ عِنْدَنَا

۱۱۶) اگر وصف در غیرمفرد (یعنی مثنی و جمع) مطابق خبر باشد (یعنی هر دو مثنی یا جمع باشند)، کلمه دوم مبتداء مؤخر و وصف خبر مقدم است. مانند: أَقَاتِمَانُ الزَّيْدَانَ.

۱۱۷) عامل رفع مبتداء، ابتدائیت است. (یعنی عامل معنوی). و نیز عامل رفع خبر، مبتداء است. (عامل لفظی)

۱۱۸) خبر، جزئی از کلام و کامل کننده فائده‌ی آن است، مانند: اللَّهُ بَرٌّ وَ الْإِيَادِي شَاهِدَةٌ لَهُ.^۱

۱۱۹) خبر به صورت مفرد و جمله استعمال می‌شود. و جمله حاوی معنای همان چیزی است که این جمله به سوی آن کشیده شده است. مانند: هَذَا زَيْدٌ وَ زَيْدٌ قَامَ أَبُوهُ. (یعنی جمله خبریه حاوی اسمی است که رابط آن یا مبتداء است یا اسم اشاره و جمله را به مبتداء مرتبط می‌کند تا ارتباط بین این دو برقرار باشد). بنابراین جمله اگر خبر واقع شود، به رابط نیاز دارد. تا رابطه بین مبتداء و جمله خبریه برقرار باشد. و استقلال جمله خبریه توهم نشود.

۱۲۰) و اگر جمله خبریه از نظر معنا همان مبتداء باشد، مبتداء به آن جمله اکتفا می‌کند. (و نیاز به رابط نیست). مانند: نَطَقَى اللَّهُ حَسْبِي وَ كَفِي.^۲

۱۲۱) خبر مفرد جامد، فارغ از ضمیر رابط است. (بصریون، مانند: العلم كنز) و اگر مشتق باشد یا مؤول به مشتق برود (أَسَدٌ به تأویل شجاع)، خبر مشتق دارای ضمیر مستتر است.

۱۲۲) هرگاه خبر برای مبتداء حاصل نشده باشد، ضمیر مشتق را مطلقاً (خواه ایمنی از خطا واقع شده باشد یا نشده باشد) آشکار ساز. (یعنی وصف خبری، برای غیر مبتداء است یا به اصطلاح جاری علی غیر من هو له) مانند: زَيْدٌ هُنْدٌ ضَارِبُهَا هُوَ. (در این مثال: وصف ضارب برای زید نیست بلکه برای هند است).

۱۲۳) با ظرف یا جار و مجرور از مبتداء خبر داده اند در حالی که عاملی مثل (کائن، إستقر و دیگر مشتقات آن) در تقدیر گرفته می‌شود. (پس شبه فعل نیز یکی از اقسام خبر است).

۱۲۴) اسم زمان خبر از ذات (اسم جثه یا عین) واقع نمی‌شود. لذا گفتن: زَيْدٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ اشتبا است. و اگر خبر دادن با آن مفید باشد، با آن خبر بده. مانند: نَحْنُ فِي شَهْرِ كَذَا.

۱۲۵) ابتدا به نکره زمانی که مفید نباشد، جایز نیست و در موارد مفید جایز است، مانند: عِنْدَ زَيْدٍ نَمْرَةٌ.^۳

۱۲۶) در موارد ذیل ابتداء به نکره جایز است: ۱- مبتداء بعد از حرف استفهام باشد، مانند: هَلْ فَتَى فَيْكِمَ؟^۴ ۲- مبتداء بعد از حرف نفی باشد، مانند: مَا خَلَّ لَنَا.^۵ ۳- مبتداء صفت ظاهر و یا محذوف داشته باشد، مانند: رَجُلٌ مِنَ الْكِرَامِ عِنْدَنَا وَ شَرٌّ (عظیم) أهر ذَانَابٍ.^۶

۱- خدا نیکوکار است و نعمت‌های خدا گواه این نیکوکاری اند.

۲- سخن من این است، خدا برای من کافی است.

۳- ماده ببری نزد زید است. در مثال مذکور تقدم خبر ظرف یا جار و مجرور مجوز ابتداء به نکره است.

۴- آیا جوانمردی در شما هست؟

۵- دوستی نداریم.

۶- مردی از بزرگواران نزد ماست.

- (١٢٧) وَرَغْبَةٌ فِي الْخَيْرِ خَيْرٌ وَعَمَلٌ
بِرٌّ يَزِينُ وَلِيُقَسَّ مَا لَمْ يُقَلِّ
- (١٢٨) وَالْأَصْلُ فِي الْأَخْبَارِ أَنْ تُؤَخَّرَا
وَجَوَّزُوا التَّقْدِيمَ إِذْ لَا ضَرَرَا
- (١٢٩) فإَمْنَعَهُ حِينَ يَسْتَوِي الْجُزْءَانِ
عُرْفًا وَنُكْرًا عَادِمِي بَيَانِ
- (١٣٠) كَذَا إِذَا مَا الْفِعْلُ كَانَ الْخَبْرَا
أَوْ قُصِدَ إِسْتِعْمَالُهُ مُنْخَصْرَا
- (١٣١) أَوْ كَانَ مُسْنَدًا لِذِي لَامٍ إِبْتِدَا
أَوْ لَازِمِ الصَّدْرِ كَمَنْ لِي مُنْجِدَا
- (١٣٢) وَنَحْوُ عِنْدِي دِرْهَمٌ وَلِي وَظَرُ
مُلْتَمَزٌ فِيهِ تَقَدُّمُ الْخَبْرِ
- (١٣٣) كَذَا إِذَا عَادَ عَلَيْهِ مُضَمَّرُ
مِمَّا بِهِ عَنْهُ مُبِينًا يُخْبِرُ
- (١٣٤) كَذَا إِذَا يَسْتَوْجِبُ التَّصْدِيرَا
كَأَنَّ مَنْ عَلِمْتُهُ نَصِيرَا
- (١٣٥) وَخَبَرِ الْمَحْضُورِ قَدَّمَ أَبَدَا
كَمَا لَنَا إِلَّا اتِّبَاعُ أَحْمَدَا
- (١٣٦) وَحَذَفَ مَا يُعْلَمُ جَائِزٌ كَمَا
تَقُولُ زَيْدٌ بَعْدَ مَنْ عِنْدَكُمَا
- (١٣٧) وَفِي جَوَابِ كَيْفَ زَيْدٌ قُلْ دَنِفُ
فَزَيْدٌ اسْتُعْنِي عَنْهُ إِذْ عُرِفُ

۱۲۷) در موارد ذیل نیز ابتداء به نکره جایز است: ۱- مبتدا در مابعد خود عمل کرده باشد، رغبه فی الخیر خیر^۱. ۲- مبتدا اضافه به مابعد شده باشد، مانند: عمل بر یزین^۲. ۳- و بقیه موارد را طبق آنچه گفته شد، قیاس شود.^۳

۱۲۸) اصل در خبرها تأخیر از مبتداء است. و در صورت نبود ضرر تقدیم خبر جایز دانسته اند. ۱۲۹) هنگامی که مبتدا و خبر از نظر معرفه و نکره بودن با هم مساوی باشند، و قرینه ای نباشد، تقدیم خبر منع شده است. مانند: أبونا آدم.

۱۳۰) همچنین تقدیم خبر منع شده در صورتی که فعل خبر واقع شده باشد، مانند: زید قام. و همچنین اگر یا مقصود حصر خبر باشد. مانند: إنما زیدُ شاعرٌ.

۱۳۱) و نیز تقدیم خبر منع شده اگر خبر اسناد داده شده به مبتدای دارای لام ابتدائیت. مانند: لَزیدُ قائمٌ. یا مبتدای صدارت طلب باشد مانند: مَنْ لِي مُنْجِدًا؟^۴

۱۳۲) در مثل (عندی درهم) و (لی وطر)^۵ تقدیم خبر در آن واجب شده است.

۱۳۳) هرگاه ضمیری از مبتداء به خبر ارجاع داده شود که خبر از آن اخبار می‌دهد. در مثال: فی الدار صاحبها. (ضمیر مؤنث به الدار که جزئی از خبر است برمی‌گردد، و صاحب مبتدا که خبر معنای آن را روشن می‌کند، و اگر مبتدا مقدم شود، عود ضمیر به مرجع متأخر لفظی و رتبی لازم می‌آید)....^۶

و همچنین تقدیم خبر لازم است، هنگامی که خبر صدارت طلب است، مانند: اینَ مَنْ عَلِمْتَهُ نصیراً.^۷

۱۳۵) و خبر مبتدای محصور نیز مقدم می‌شود. مانند: مَا لَنَا إِلَّا إِتْبَاعُ أَحْمَدَ.^۸

۱۳۶) حذف مبتدا و خبر معلوم‌اند، جایز است، همانطور که در پاسخ سؤال (من عندکما؟) گفته می‌شود: زیدٌ.

۱۳۷) و در جواب جمله (کیف زید) باید گفته شود (ذنف)^۹ زیرا واژه زید هنگامی که شناخته شده است (وجود قرینه مقالیه) نیازی به آن نیست.

۱- تمایل به کار نیک، نیکوست.

۲- عمل نیک، زینت می‌دهد.

۳- ما در کتاب ترجمه و شرح الفیه به صورت مبسوط این اقسام را ذکر نموده ایم. فراجع.

۴- چه کسی نجات دهنده من است.

۵- مثال اول: درهمی نزد من است. مثال دوم: برای من حاجتی است. یا نیاز دارم.

۶- این بیت به دلیل پیچیدگی به دو صورت ذیر نیز سراییده شده: ۱- وَأَنْ يَغْدِرَ بِخَيْرٍ ضَمِيرٌ // مِنْ مَبْتَدَأٍ يُوجِبُ لَهُ التَّأخِيرُ (مصنف در کافیه) ۲- كَذَا إِذَا عَادَ عَلَيْهِ مَضْمُورٌ // مِنْ مَبْتَدَأٍ وَمَالَهُ التَّصَدُّرُ (ابن غازی)

۷- کجاست کسی که من او را یاری کننده می‌پنداشتم. در اینجا اسم استفهام و صدارت طلب اند، که خبر واقع شده است.

۸- جز پیروی نمودن از احمد (ص) راهی نیست.

۹- مریض و بیمار.

- (١٣٨) و بعدَ لولا غالباً حذفتُ الخبرَ
 حَتَّمُ وفي نَصِّ يَمِينٍ ذَا إِسْتَقَرَّ
- (١٣٩) و بعدَ واوٍ عَيَّنْتُ مَفْهُومَ مَعَ
 كَمِثْلِ كُلِّ صَانِعٍ وَمَا صَنَعَ
- (١٤٠) و قَبْلَ حَالٍ لَا يَكُونُ خَبْرًا
 عَنِ الَّذِي خَبَرَهُ قَدْ أَضْمَرَا
- (١٤١) كَصَّرِي الْعَبْدَ مُسِيئًا وَ أْتَمَّ
 تَبْيِينِي الْحَقِّ مَنْوِطًا بِالْحِكَمِ
- (١٤٢) وَأَخْبَرُوا بِإِثْنَيْنِ أَوْ بِأَكْثَرَا
 عَنِ وَاحِدٍ كَهُمْ سَرَاءُ شُعْرَا
- (١٤٣) تَرَفُّعَ كَانَ الْمُبْتَدَأَ إِسْمًا وَالْخَبَرَ
 تَنْصِبُهُ كَكَانَ سَيِّدًا عُمَرَا
- (١٤٤) كَكَانَ ظَلَّ بَاتٍ أَضْحَى أَصْبَحًا
 أَمْسَى وَصَارَ لَيْسَ زَالَ بَرِحَا
- (١٤٥) فَتَيَّ وَإِنْفَكَّ وَهَذِي الْأَرْبَعَةُ
 لِيَشْبَهُ نَفِيٍّ أَوْ لِنَفِيٍّ مُتَّبِعِهِ
- (١٤٦) وَمِثْلُ كَانَ دَامَ مُسْبُوقًا بِمَا
 كَأَعِطَ مَا دُمْتَ مُصِيبًا دِرْهَمًا
- (١٤٧) وَغَيْرِ مَاضٍ مِثْلَهُ قَدْ عَمِلَا
 إِنْ كَانَ غَيْرُ الْمَاضِ مِنْهُ أُسْتُعْمِلَا
- (١٤٨) وَفِي جَمِيعِهَا تَوَسُّطَ الْخَبَرِ
 أَجْزٍ وَكُلُّ سَبْقِهِ دَامَ حَظَرِ
- (١٤٩) كَذَاكَ سَبَقُ خَبَرٍ مَا النَّافِيَةِ
 فَجِيءَ بِهَا مَتَلَوَّةٌ لَا تَالِيَةَ

۱۳۸) حذف نمودن خبر بعد از لولای امتناعیه حتمی است. (واجب است).^۱ این حذف در قسم صریح استقرار یافته است.^۲ مانند: لعمرک لافعلن کذا. (قسمی خبر محذوف، و لعمرک الفاظ صریح در قسم است). ۱۳۹) و بعد از وای که مفعوم (مع) را تعیین می‌کند حذف خبر لازم است. مانند مثال: کل صانع و ما صنع (مُقترنان).^۳

۱۴۰) (حذف خبر لازم است) هرگاه مبتدا، مصدر و یا اسم مضاف به مصدر باشد و بعد از آن حالی واقع شود که صلاحیت خبر بودن را نداشته باشد.

۱۴۱) مانند: ضَرِبَ الْعَبْدُ مُسِيئًا (حاصل اذا کان یا حاصل حال کونه مسیئاً: زدنم آن بنده را درحالی که خطاکار بوده حاصل شده) - اَتَمُّ تَبْيِينِي الْحَقِّ مُنَوِّطًا بِالْحَكْمِ (اَتَمُّ تَبْيِينِي الْحَقِّ إِذَا كَانَ الْحَقُّ حَال كونه منوطاً بالحکم «اَتَمُّ مَبْتَدَاءِ تَبْيِينِي مُضَاف إِلَيْهِ، الْحَقُّ، مَفْعُولٌ بِهِ مَصْدَرٌ، مُنَوِّطًا حَال وَنَائِبٌ خَيْرٌ»: بهترین تبیین من از حق درحالی است که مربوط به حکمت‌ها است)

۱۴۲) و عرب به وسیله دو یا بیشتر از دو خبر از مبتدا خبر داده اند مانند: (هم سراً شعراً).^۴
۱۴۳) کان مبتدا را مرفوع و خبر را منصوب می‌کند درحالی که مبتدا را اسم و خبر را خبر خود قرار می‌دهد مانند: کَانَ عَلِيٌّ سَيِّدًا (علی سرور من است).

۱۴۴) ظَلَّ، بات، اضحی، اصبح و امسی، همانند کان هستند و همچنین صار، لیس، زال و بَرَحَ ۱۴۵) قَتِيَ و انْفَكَّ نیز همانند کان هستند و این چهار فعل اخیر (زال، بَرَحَ، قَتِيَ و انفك) برای شبه نفی یا نفی از پی نفی یا شبه نفی ذکر می‌شوند. (مازال).

۱۴۶) و «دام». همانند کان است در حالی که قبل از آن «ما» آمده باشد. مانند: «أَعْطَى مَا دُمْتُ مُصِيْبًا دَرَهْمًا»^۵

۱۴۷) (افعال ناقصه ای که) غیر ماضی باشند قطعاً همانند ماضی عمل می‌کنند، البته اگر از این افعال، غیر از زمان ماضی، استعمال شده باشد. مانند: «وَوَيْكُونَ الرَّسُولُ عَلَيكُمْ شَهِيدًا»

۱۴۸) و در جمیع این افعال توسط خبر (قرار گرفتن خبر میان فعل و اسمش) جایز است. و همه نحاة تقدیم خبردام منع کردند (چراکه مای مصدری صدارت طلب است و لذا مقدم می‌شود) مانند: کان قائماً زید.

۱۴۹) همانگونه که تقدیم خبر برمای مصدریه ظرفی جایز نیست تقدیم و سبقت خبر برمای مافی نیز ممنوع است (ابن کیسان و ابن نحاس تقدیم را جایز دانسته اند: قائماً ما زال زید).

۱- مانند: (لولا علی لهلك عمر) یا

۲- در آیه ۷۲ حجر (لَعْمَرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ) به تقدیر: لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون اقسمی. (قسمی) در این موارد خبر محذوف است.

۳- سازنده و آنچه به دست او ساخته شده قرین هم هستند.

۴- آنها عزیزانند شاعران هستند.

۵- عطا کن شخصی نیازمند را یک درهم هرگاه که بر حق باشی.

- ١٥٠) وَمَنْعَ سَبَقِ خَبْرٍ لَيْسَ أَصْطَفِي
 وذو تمامٍ ما برفعٍ بكتفي
- ١٥١) وَمَا سِوَاهُ نَاقِضٌ وَالنَّقْضُ فِي
 فتيءٍ لیس زال دائماً قفي
- ١٥٢) وَلَا يَلِي الْعَامِلَ مَعْمُولُ الْخَبْرِ
 إلا إذا ظرفاً أتى أو حرف جرّ
- ١٥٣) وَمُضَمَّرَ الشَّانِ إِسْمًا أَنْوَإِنْ وَقَعَ
 مؤهّمٍ ما إستبان أنه إمتنع
- ١٥٤) وَقَدْ تُزَادُ كَأَنَّ فِي حَسْوٍ كَمَا
 كان أصحّ علم من تقدّما
- ١٥٥) وَيَحْذِفُونَهَا وَيَبْقُونَ الْخَبْرَ
 وبعد إن ولو كثيراً ذا إشتهر
- ١٥٦) وَبَعْدَ أَنْ تَعْوِيضُ مَا غَنَاهَا إِرْتِكَبَ
 كمثل أمّا أنت برأ فاقترّب
- ١٥٧) وَمِنْ مُضَارِعٍ لَكَانَ مُنْجَزِمٍ
 تُحذف نُونٌ وهو حذف ما إلترّم
- ١٥٨) إِعْمَالٌ لَيْسَ أَعْمَلَتْ مَا دُونَ إِنْ
 مع بقا النفي وترتيب زكن
- ١٥٩) وَسَبَقَ حَرْفَ جَرٍّ أَوْ ظَرْفٍ كَمَا
 بي أنت معيناً أجاز العلماء

۱۵۰) منع تقدیم خبر لیس اختیار شده است و افعال تام در این افعال فقط به رفع (فاعل) اکتفا می‌کنند مانند: «إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ»

۱۵۱) پس غیر از مورد فوق (اگر تام نباشد) این افعال ناقص هستند و علاوه بر رفع به منصوب هم نیاز دارند البته سه فعل (لیس- زال- فتیء) همیشه ناقص هستند. (یعنی این سه فعل هیچ گاه تامه بکار نمی‌روند).
 ۱۵۲) بعد از کان معمول خبر واقع نمی‌شود خواه خود خبر براسم مقدم بشود یا نشود مانند: کان زیدٌ أَكَلًا طَعَامًا (زید اسم کان و أَكَلًا خبر آن و طعام معمول أَكَلًا، لذا گفتن کان طَعَامًا زیدٌ أَكَلًا و همچنین کان طَعَامًا أَكَلًا زیدٌ اشتباه است) مگر اینکه معمول ظرف یا جار و مجرور باشد مانند: کان عِنْدَكَ زیدٌ مُقِيمًا (عندک معمول مقیمًا).

۱۵۳) پس هرگاه این توهّم در کلام عرب ایجاد شد که معمول خبر کان مقدم شده در حالی که نه ظرف است و نه جار و مجرور براسم کان را در این صورت ضمیر مستتری در کان در نظر گرفته که این ضمیر شأن اسم فعل ناقصه باشد.

۱۵۴) گاهی کان در وسط کلام زائده است مانند: ما كان اصْحٰ علم من تقدّم.^۱

۱۵۵) و گاهی کان و اسمش حذف می‌شوند و خبرش باقی می‌ماند و چنین حذفی بعد از اِنْ و لو شرطیه بسیار و مشهور است مانند: المرءُ مجزئٌ بعمله اِنْ خیراً فخیراً (اِنْ کان عمله خیراً)
 ۱۵۶) و بعد از آن مصدریه کان حذف می‌شود و عوض کان ما ذکر می‌شود تا بر حذف کان دلالت کند مانند: اَمَّا اَنْتَ بَرٌّ فاقْترب^۲ (اِنْ كُنْتَ بَرًّا فاقْترب، کان حذف شده و ضمیر متصل «ت» به منفصل تبدیل شده و ما ذکر شد به دلیل اینکه نون و میم «اِنْ ما اَنْتَ بَرٌّ» کنار هم آمده در هم ادغام شده و به صورت «اَمَّا اَنْتَ بَرٌّ»).

۱۵۷) نون آخر کان مضارع مجزوم، حذف می‌شود و این حذفی است که لازم نشده است. مانند: «لَمْ اُكْ بَغِيًّا»

۱۵۸) همچون عمل دادن لیس، عمل داده شده است ماء نافیّه در حالی که بدون اِنْ و با بقاء نفی و بقاء ترتیبی که معلوم شده باشد (یعنی شرط عمل مای شبیه به لیس این است که که اولاً بعد از اِنْ از آن زائده نباشد، ثانیاً افاده نفی آن باقی بوده و به وسیله الا باطل نشده باشد و ثالثاً اسم اِنْ بر خبرش که همان ترتیب موافق اصل است مقدم باشد).

۱۵۹) مقدم شدن حرف جر (با مجرور اِنْ) یا ظرف راه، مانند: ما بی انت معنیاً.^۳ اجازه داده اند علماء نحو، یعنی اگر معمول خبر مای شبیه لیس ظرف و یا جار و مجرور باشد، تقدیم آن بر اسم و خبرش مانع از عمل ماء نیست، اما در غیر این صورت مانع است.

۱- (علم گذشتگان چقدر صحیح است؟)

۲- یعنی چون نیکوکار هستی پس نزدیک شو.

۳- تو مقصود من نیستی.

١٦٠. وَرَفَعَ مَعطوفٍ بِلِکِنِ أَوْ بِبَلٍ
 مِنْ بَعْدِ مَنْصُوبٍ بِمَا لَزِمَ حَيْثُ حَلَّ
١٦١. وَبَعْدَ مَا وَلَيْسَ جَرَّ الْيَا الْخَبِيرَ
 وَبَعْدَ لَا وَنَفِي كَانَ قَدْ يُجَرُّ
١٦٢. فِي التَّنْكِراتِ أُعْمِلَتِ كَلَيْسَ لَا
 وَقَدْ تَلِي لَاتٍ وَإِنْ ذَا الْعَمَلَا
١٦٣. وَمَا لِيَلَاتٍ فِي سِوَى حِينٍ عَمَلٍ
 وَحَذَفُ ذِي الرَّفْعِ فَشَاوِ الْعَكْسُ قَلَّ
١٦٤. كَكَانَ كَاذَ وَعَسَى لِكِنْ نَدَّرَ
 غَبِيرُ مُضَارِعٍ لِهَذَيْنِ خَبِيرَ
١٦٥. وَكَوْنُهُ بِدُونِ أَنْ بَعْدَ عَسَى
 نَزَرُ وَكَادَ الْأَمْرُ فِيهِ عُنْكَسَا
١٦٦. وَكَعَسَى حَزَى وَلِكِنْ جُعِلَا
 خَبِيرُهَا حَتْمًا بِأَنْ مُتَّصَلَا
١٦٧. وَالزُّمُوا إِخْلَوْلَقُ أَنْ مِثْلَ حَرَى
 وَبَعْدَ أَوْشَكَ إِنْ تَفَا أَنْ نَزْرَا
١٦٨. وَمِثْلُ كَاذَ فِي الْأَصْحِ كَرَبَا
 وَتَرَكَ أَنْ مَعَ ذِي الشُّرُوعِ وَجَبَا
١٦٩. كَأَنْشَأَ السَّائِقُ يَحْدُو وَطَفِقَ
 كَذَا جَعَلْتُ وَأَخَذْتُ وَ عَلِقَ
١٧٠. وَإِسْتَعْمَلُوا مُضَارِعًا لِأَوْشَا
 وَكَادَ لَا غَبِيرُ وَزَادُوا مُوشَا
١٧١. بَعْدَ عَسَى إِخْلَوْلَقُ أَوْشَكَ قَدْ بَرِدَ
 غَنِيَّ بِأَنْ يَفْعَلُ عَنْ ثَانٍ فُقِدَ

۱۶۰) اگر اسمی به خبر ما معطوف شود به حروف عطف لکن وبل منصوب نمی‌شود بلکه مرفوع می‌شود. مانند: ما زیدٌ قائماً لکن قاعدٌ.

۱۶۱) اگر بعد از ما ولیس حرف جر بآبر خبر آنها وارد شود آن را مجرور می‌کند. مانند: «أليس الله بعزیز»

۱۶۲) لا، در نکرآت، مانند لیس به کار گرفته می‌شود، و گاهی «لات» و «إن»، به انجام این عمل (عمل لیس) می‌پردازند.

۱۶۳) و برای لات در غیر از لفظ «حین» عملی نیست (مترادف آن الساعه و أوان) و حذف صاحب رفع (مرفوع یعنی اسم لات و ابقاء خبر) رایج است و عکس این حذف (حذف خبر و ابقاء اسم) کم است.

۱۶۴) کاد و عسی از افعال مقاربه هستند که عمل کان را (رفع مبتدا، نصب خبر) انجام می‌دهند با این تفاوت که خبر آنها فعل مضارع است و خیلی کم اسم مفرد به عنوان خبر آنها قرار می‌گیرد مانند: کادٌ زیدٌ یقومٌ.

۱۶۵) در عسی برخبر آن اکثراً آن ناصبه وارد می‌شود و در کاد برعکس است (کثیراً بدون آن می‌آید) مانند: «عسی ربکم أن یرحمکم».

۱۶۶) حری مثل عسی عمل می‌کند اما خبر آن همواره با آن می‌آید (چه در شعر و چه غیر شعر) مانند: حری زیدٌ أن یقومَ

۱۶۷) مثل حری إخلولق که که دائماً خبر آن به آن عنوان می‌شود مانند: إخلولقت السماء أن تمطرَ، أوشک نیز خبر آن اکثراً به آن می‌آید و استعمال آن بدون آن کاربرد کمی دارد.

۱۶۸) طبق قول أصح کرب مثل کاد (در عمل و مجرد از آن کثیراً) است و در افعال شروع واجب است خبر آنها بدون آن باشد. چون آن براستقبال دلالت دارد در حالی که این افعال دالت بر حال دارند. مانند: أنشأ السائقُ یحدو^۱.

۱۶۹) افعال شروع مانند: أنشاء و طفق و همچنین جعلت و اخذت و علیق است

۱۷۰) تمامی افعال مقاربه غیر متصرف هستند غیر از کاد و أوشک که در مضارع نیز استعمال می‌شوند و نیز از أوشک اسم فاعل (مُوشک) ساخته می‌شود (یعنی کاد فقط مضارع دارد ولی اوشک، هم مضارع و هم اسم فاعل دارد). مانند: «یکادُ زیتها یضیء».

۱۷۱) آن بی‌فعل بعد از سه فعل (عسی، إخلولق، أوشک) فاعل این افعال قرار می‌گیرد و از دومی (یعنی خبر و منصوب) بی‌نیاز می‌شود (یعنی این افعال تام می‌شوند و فقط فاعل نیاز دارند) مانند: عسی أن یقومَ.

- (١٧٢) وَجَرَّدَن عَسَىٰ أَوْ إِرْفَعَ مُضْمَرًا
بِهَا إِذَا إِسْمٌ قَبْلَهَا قَدْ ذُكِرَا
- (١٧٣) وَالْفَتْحُ وَالْكَسْرُ أَجْزِي فِي السَّيْنِ
مِنْ نَحْوِ عَسَيْتُ وَإِنْتَفَا الْفَتْحِ زُكْنِ
- (١٧٤) لِإِنَّ أَنْ لَيْتَ لَكِنَّ لَعَلَّ
كَأَنَّ عَكْشَ مَا لِيكَانَ مِنْ عَمَلِ
- (١٧٥) كَيْفَ زِيدًا عَالَمٌ بِأَيِّ
كَفَوُ وَلَكِنَّ إِيْنَهُ ذُو ضَعْنِ
- (١٧٦) وَرَاعِ ذَا التَّرْتِيبِ إِلَّا فِي الَّذِي
كَلَيْتَ فِيهَا أَوْ هُنَا غَيْرَ الْبَدْيِ
- (١٧٧) وَهَمْزٌ إِنْ إِفْتَحَ لِسَدِّ مَصْدَرِ
مَسَدُّ هَا وَفِي سِوَى ذَاكَ إِكْسِرِ
- (١٧٨) فَاكْسِرْ فِي الْإِبْتِدَاءِ وَفِي بَدْءِ صَلَهِ
وَحَيْثُ إِنْ لِيَمِينِ مُكْمَلِهِ
- (١٧٩) أَوْ حُكَيْتَ بِالْقَوْلِ أَوْ حَلَّتْ مَحَلُّ
حَالٍ كَرُرْتُهُ وَإِنِّي ذُو أَمَلِ
- (١٨٠) وَكَسَرُوا مِنْ بَعْدِ فِعْلٍ عُلقَا
بِاللَّامِ كَاعْلَمَ إِنَّهُ لَذُو تَقَى
- (١٨١) بَعْدَ إِذَا فُجَاءَتْ أَوْ قَسَمَ
لَا لَامٌ بَعْدَهُ بِوَجْهَيْنِ نُمِي
- (١٨٢) مَعَ تَلْوِفا الْجَزَا وَذَا بَطَّرِدِ
فِي نَحْوِ خَيْرِ الْقَوْلِ إِنِّي أَحْمَدُ